



راج ترنگینی و پیشینه تاریخ‌نگاری در هند

دکتر فتح‌الله مجتنبائی*

چکیده

این مقاله گزارشی از پیشینه تاریخ‌نگاری در هند و اهمیت یکی از آثار تاریخی آن دیار، راج ترنگینی، در تاریخ سلاطین کشمیر است. این اثر آغازگر تحول بنیادی در تاریخ‌نگاری هند است، زیرا برخلاف آثار قدیمتر از خود، که به سبب تأثیرپذیری از روحیه تاریخ‌گریزی و نگرش فراتاریخی هندویی بیشتر بر اسطوره‌ها و حماسه‌های دینی اشتهال دارند، متضمن نگاهی نقادانه به آثار پیشین است و مؤلف آن، کلهنه، با روشی علمی و نظرگاهی غیراسطوره‌ای، نزدیک به اصول و مبانی تاریخ‌نگاری امروزی، تاریخ سلاطین کشمیر را به نگارش درآورده است. وی از سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌ها و سکه‌ها و آثار معماری و نسب‌نامه‌ها در کار خود بهره گرفته و همچون یک مورخ جامعه‌شناس در بخش‌های آخر کتاب به شرح اوضاع اقتصادی و احوال فرهنگی و دینی کشمیر زمان خود دست یازیده است. این تحول در تاریخ‌نگاری هند احتمالاً ملهم از سنت تاریخ‌نگاری اسلامی بوده و کلهنه از روش‌های مسلمانان در نگارش تاریخ و مطالعات جغرافیایی، مستقیم یا غیرمستقیم، تأثیر پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: پیشینه تاریخ‌نگاری، راج ترنگینی، کلهنه، سنت تاریخ‌نگاری اسلامی.

آرتور مکدونل، هندشناس بزرگ سده گذشته، در کتاب تاریخ ادبیات زبان سنسکریت نوشته است که تاریخنگاری در هند بعد از ورود مسلمانان به این سرزمین آغاز شد؛ و استاد ما، روانشاد ویلفرد کنتول اسمیت در درس تاریخ اسلام در هند، در توضیح این گفته مکدونل می‌گفت که همانطور که مسلمانان ارقام هندی و علامت صفر را از هندیان گرفتند و به جهان غرب رساندند، هندیان نیز تاریخنگاری را از مسلمانان فراگرفتند و امروز تاریخ هزاره اخیر زادگاه خود را در نوشته‌های مسلمانان و بیشتر آن را به زبان فارسی می‌بینند. اکنون به این سخن می‌توان افزود که همانطور که ارقام هندی و علامت صفر در پیشرفت علوم و فنون مغرب زمین تأثیر بنیادی داشته است، تاریخ نیز در تکوین و تحکیم هویت ملی مردم هند دارای سهم اساسی بوده است. روشن است که ملتی که بی تاریخ باشد، و یا تاریخ خود را به درستی نداند و نشناسد، همچون انسان سرگشته‌ای است که خودی خود را نشناسد و نداند که کیست و جایگاه او کجاست و به هر بادی به هر سو برده می‌شود.

هند دارای یکی از بزرگترین فرهنگها است و ملتی است که خود از سازندگان تاریخ جهان به شمار می‌رود. لیکن جهان‌بینی این مردم به گونه‌ای بوده است که زمان و تغییرات و تحولات زمان و جهان را اموری بی اعتبار و وهمی می‌دیدند، چنانکه در

اوپنیشاد جهانندیکیه آمده است: (Chānd. VI. 1.4) Vac ārambhanam vikāro nāma dheyam

و این بدان معناست که آنچه در عالم می‌گذرد و همه دگرگونیها، تنها صوت و سخن است و استقلال و اصالت ذاتی ندارد و جز نامگذاری نیست. اعتقاد به تناسخ نیز که اصل و اساس جهان‌بینی این مردم است، شرایط وجودی هرکس را در این عالم نتیجه اعمال او در نشأت پیشین و جدا از خواست و اراده او می‌بیند و طبعاً در چنین نگرشی به زندگی در این عالم، جایی برای ثبت و ضبط وقایع و رویدادها باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر، در بعضی از مهمترین مکاتب فکری و فلسفی این مردم، جهان هستی موهوم و نمود محض است، و «مایا» است. «لیلا» یا بازی برهمن در خود او و با خود اوست. به قول عطار:

به خود می‌بازد او با خویشتن عشق خیال آب و گل در ره بهانه

بنابراین، کمال مطلوب در زندگی ترک و تجرید و بریدن یا انقطاع کلی از امور دنیایی است، چنانکه صورت کامل اینگونه نگرش را می‌توان در تعلیمات «مایاواده» یا (advaita vedānta) ودانتّه توحید وجودی مطلق شنکر آچاریا و شوئییه واده (Śūnya – vāda) ی

بودائی دید، که در هر دو مکتب، کار به راه و روش رهبانیت، خوار شمردن دنیا و قطع بستگیهای دنیائی کشیده شده است.

تاریخننگاری در هند چنانکه اشاره رفت، بعد از ورود اسلام به آن سرزمین آغاز شد، و آنچه در آنجا به عنوان شرح وقایع (یا itihāsa) و داستانهای کهن یا پورانه (purāna) ساخته شده بود، و آثاری از نوع مه‌بهارته و راماینه، که در میان طبقات درس خوانده وجود داشت، همگی اسطوره‌ها و حماسه‌های دینی بودند که گهگاه در آنها اشارات تاریخی آمیخته به افسانه نیز در ضمن مطالب دیگر آورده می‌شد. گرچه در خانواده‌های سلاطین و اشراف غالباً شجره‌نامه‌هایی وجود داشته و در معابد و مراکز دینی هندوئی و بودائی نیز صورتهایی از اسامی پیشوایان و ترتیب جانشینی آنان نوشته می‌شده است، و بعضی از شاهان بر سنگها و ستونها و دیوارهای غارها تاریخ جلوس و فرمانها و شرح فتوحات خود را می‌نویسانده‌اند، لیکن شمار اینگونه نوشته‌ها نسبت به پهنه جغرافیایی و درازنای تاریخی این سرزمین بسیار ناچیز است و اهمیت تاریخی آنها بسیار اندک. شک نیست که در دربارهای سلاطین، کویها (kavis) و شاعرانی بوده‌اند که کارها و فتوحات ممدوحان خود را به نظم در می‌آورده‌اند، لیکن این گونه سروده‌های مدیحه‌وار، که در اصطلاح خود آنان پرشستی (praśasti) یا ستایشنامه نامیده می‌شود، همگی سروده‌هایی بودند مصنوع و مزین در وصف جاه و جلال سلاطین و فتوحات معجزه‌مانند آنان و شرح عشقبازیها و کامرانی‌هاشان، بی آنکه ارزش تاریخی قابل ملاحظه‌ای در آنها باشد.^۱ ظاهراً در بعضی از دربارها وقایع‌نگارانی بودند که رویدادهای دوران سلطنت پادشاهان را می‌نوشته‌اند، لیکن اینگونه نوشته‌ها بعد از مرگ هر پادشاه و یا انقراض هر سلسله متروک می‌مانده و غالباً به دست پادشاه سلسله بعدی از میان می‌رفته است. امروز تنها قطعاتی از اینگونه نگاشته‌ها در آثار مختلف به طور پراکنده و یا به صورت سنگنبشته‌ها و کتیبه‌ها باقی مانده است.

در سده دوازدهم میلادی (ششم هجری قمری) در دیدگاه شاعران تاریخنگار هند

۱. وینترنیتس در تاریخ ادبیات سنسکریت (ترجمه انگلیسی، ج ۳، ص ۱۰۱-۱۲۱) این گونه آثار را در شمار سروده‌های مصنوع و مزین (ornate) آورده است و نه در شمار آثار تاریخی.

تحول بنیادی آشکاری ملاحظه می‌شود که با روحیهٔ تاریخ‌گریز و نگرش فراتاریخی هندوئی تفاوت کلی دارد. بلهَنَه (Bilhana) شاعر دربار سلاطین چالوکیه (Cālūkyā)، که در سدهٔ یازدهم میلادی (پنجم هجری قمری) تاریخ شاهان این سلسله را تا زمان ویکرم آدیثیه (Vikramāditya) به نظم درآورده است، در ذکر وقایع و توصیف صحنه‌ها و احوال و رفتار اشخاص، دیدگاهی به مراتب روشنتر و عینی‌تر از شاعران گذشته دارد و پس از او کلهنه (Kalhana)، سرایندهٔ تاریخ بسیار معروف راج ترنگینی (Rājatarangini)، در نگارش تاریخ سلاطین کشمیر، روشی علمی و نظرگاهی غیر اسطوری، نزدیک به اصول و مبانی تاریخنگاری امروزی دارد. وی نیک می‌داند که کار تاریخنگار بازآفرینی درست و صادقانهٔ گذشته است. وی در آغاز سرودهٔ خود می‌گوید:

«همچون پروردگار (پرچاپتی) که توانست جهانی بدین خوبی و زیبایی بیافریند، چه کسی جز شاعر می‌تواند که گذشته‌ها را پیش چشم مردمان قرار دهد؟ شاعر فرهیخته‌ای شایستهٔ ستایش و تکریم است که کلام او در بیان رویدادها، چون کلام سرسوتی داور، از دوستی ورزی و کینه‌توزی بر کنار و بدور باشد».

این قطعه، که در حقیقت نمودار روشن روش و نگرش تاریخی کلهنه است، در ترجمهٔ فارسی این کتاب که در عهد اکبرشاه بابر و به فرمان او به دست ملاشاه محمد شاه آبادی انجام گرفته است (طبع راولپندی، به کوشش دکتر صابر آفاقی، ۱۹۷۴، ص ۴۳) به این صورت تلخیص شده است: «آنچه از تواریخ سابقه به ما رسیده در این کتاب نوشته شده، و به اسلوب شعرا و دروغ سعی ننموده».

این جملهٔ کوتاه نیز گرچه تمامی مضمون نوشتهٔ اصلی کلهنه را دربر ندارد، لیکن نشان می‌دهد که نویسندگان در گزارشهای خود می‌کوشیده است که از «دروغ» و «اسلوب شعرا»، که آن هم طبعاً مبتنی بر دروغ و اغراق و نقل افسانه‌ها بوده است اجتناب کند و رویدادها را نقادانه بازگو نماید. کلهنه با آنکه خود از شیواپرستان کشمیر بوده و به خاندان روحانیان همین مذهب تعلق داشته است، به ادیان و مذاهب دیگر به دیدهٔ احترام می‌نگرد، و خصوصاً با بودائی‌ان و راهبان بودائی مذهب، که در آن روزگار از رقیبان سرسخت شیواپرستی کشمیر بودند رفتاری دوستانه و مساهله آمیز داشته است. بعد از کلهنه کسانی که به ادامهٔ کار او پرداختند از شیوه و روش کار او پیروی کردند. جونه راج

تاریخ کشمیر را از اواخر قرن دوازدهم میلادی که تألیف کلمنه به پایان می‌رسد، تا اواسط قرن پانزدهم پی می‌گیرد، و در دوران شاهی سلطان زین‌العابدین کشمیری (۱۴۲۰-۱۴۷۰) شری‌وره، شاگرد جونه‌راج، تاریخ سالهای سلطنت او را به نام زین راج ترنگینی به همان سبک و شیوه به نظم درمی‌آورد. گرچه این دو اثر اخیر از لحاظ ویژگی‌های ادبی و هنری به پای تألیف کلمنه نمی‌رسند، لیکن از جهت گزارش رویدادها و توصیف اشخاص کلاً قابل اعتنا و اعتماداند و در شمار آثار و تألیفات تاریخی (نه صرفاً ادبی و شاعرانه) قرار می‌گیرند.

کلمنه را باید آغازگر تاریخنگاری علمی به زبان سنسکریت دانست. وی آثار پیشینیان خود را با نگاهی نقادانه می‌نگریسته، از سنگنبشته‌ها و کتیبه‌ها و سکه‌ها و آثار معماری و نسبنامه‌ها در کار خود بهره می‌گرفته و همچون یک مورخ جامعه‌شناس در بخش‌های آخر کتاب به شرح اوضاع اقتصادی و احوال فرهنگی و دینی کشمیر زمان خود می‌پردازد و اطلاعاتی به دست می‌دهد که امروزه برای محققان تاریخ و مردم‌شناسی هند بسیار سودمند و بازگفتنی است. ولی با این همه و در عین حال وی از سنتها و باورهای بومی خود برکنار نبوده و همچون هر هندوی دیندار معتقد است که اعمال و کامیابیها و ناکامیهای امروزی هرکس نتیجه اعمال او در نشأت پیشین است، و خواست خدایان در رویدادهای تاریخی بی‌تأثیر نیست. از این روی میان سرنوشت انسان و اراده خدایان نوعی ارتباط هست، و بار سنگین جبر تناسخ گرائی اندکی سبک‌تر می‌شود.

این‌گونه نگرش نقادانه به تاریخ و سعی در بازآفرینی گذشته، فارغ از توهّمات افسانه‌ای در هند تازگی دارد، و دور نیست که نوعی آشنائی یا عوامل فکری و فرهنگی غیرهندی در پیدایش آن مؤثر بوده باشد.

می‌دانیم که از اوائل سده دوم هجری سرزمین سند تا حدود ملتان و پنجاب به دست محمدبن قاسم، داماد حجاج بن یوسف، به تصرف مسلمانان درآمد و از آن پس قدرت نظامی و سیاسی دستگاه خلافت اموی و سپس عباسی در نواحی غربی هندوستان گسترش یافت و دامنه آن تا مرزهای پنجاب و کشمیر کشیده شد. در این دوران، خصوصاً از سده‌های سوم و چهارم به بعد، تاجران و سیاحان و دانشمندان مسلمان در این سرزمین‌ها به سیاحت و تحقیق و تاریخنگاری پرداختند و کسانی چون ابوالحسن علی بن

محمد مدائنی، که بلاذری در فتوح البلدان و مؤلف اصلی چچنامه در تألیفات خود از نوشته او بهره گرفته‌اند، علی کوفی، مؤلف اصلی چچنامه که ترجمه فارسی آن امروز در دست است، ابن خردادبه در المسالک و الممالک، ابوزید سیرافی در سلسله‌التواریخ، سلیمان تاجر در کتاب دیگری به همین اسم، بزرگ ابن شهریار در عجایب الهند، نویسنده‌ای ناشناس در اخبار الصین و الهند، یعقوبی در کتاب البلدان، ابن فقیه همدانی در کتاب دیگری به همین اسم، اصطخری در المسالک و الممالک، مسعودی در مروج الذهب، مُقدّسی در احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، مُقدّسی در البدء والتاریخ، ادریسی در نزهة المشتاق، ابوریحان بیرونی در کتاب الهند و چند تن دیگر که ذکر آثارشان در تألیفات دیگر آمده است، در طی دو یا سه سده اوضاع و احوال اجتماعی و چگونگی جغرافیایی سرزمین‌های غربی و جنوبی هند را از جهات مختلف اقتصادی و سیاسی و آداب و رسوم و عقاید به طور عینی مشاهده و ملاحظه کرده و در آثار خود توصیف و تشریح کرده‌اند. این آثار اگر تنها منابع تاریخنگاری هند در این سده‌ها نباشند بی‌شک مهمترین آنها به شمار می‌روند، و خوشبختانه امروز چند تن از دانشمندان اروپایی و هندی، چون الیوت و داوسن در چند جلد مختلف بر حسب مناطق، در کتاب *The History of India as Told by its Own Historians* و سید سلیمان ندوی در عرب و هند کی تعلقات، مسعود علی ندوی در هندوستان عربون کی نظر مین، خورشید احمد فارق در عربی لیترچر مین قدیم هندوستان، و قاضی اطهر مبارکپوری در عرب و هند عهد رسالت مین بیشترین این متون را گردآوری کرده و غالباً با اشارات تحقیقی و اضافات منتشر کرده‌اند.

اهمیت این آثار کلاً در این است که سیاحان و تاجران و دانشمندان مسلمان در مشاهدات و گزارشهای خود به توصیف اوضاع و احوال موجود و مشهود در حوزه سیر و سیاحت خود پرداخته‌اند و این خاصیتی است که در هیچ یک از آثار شبه تاریخی هند پیش از ورود مسلمانان دیده نمی‌شود. برای یک فرد بومی و محلی این گونه امور جاری و مربوط به زندگانی روزمره چیزی نبوده است که قابل ثبت و ضبط باشد. این تنها در راج ترنگینی است و خصوصاً در بخش‌های آخرین این اثر، که کلهنه همچون سیاحان و مؤلفان مسلمان به شرح و بیان کیفیات همگانی و روزانه مردم سرزمین خود می‌پردازد و اوضاع اجتماعی و

معاشی همزمان خود را باز می‌گوید. امتیاز عمده تألیف او در همین ویژگی است و این روش و نگرش جدید در تاریخنگاری زبان سنسکریت تنها بعد از کلنه دیده می‌شود.

شک نیست که سیاحان و بازرگانان و دانشمندان مسلمانی که به هند می‌رفتند با مردم بومی مناطق مختلف و اهل علم آن نواحی در ارتباط بوده و صحبت و گفتگو داشته‌اند، و چنانکه از برخی از این آثار و تألیفات دوره‌های بعد، خصوصاً از رحله ابن بطوطه برمی‌آید، در برخی از این مناطق مسلمانان حتی به مقامات عالی حکومتی نواحی هندو مذهب می‌رسیده‌اند و طبعاً از لحاظ فکری و فرهنگی نیز در محیط خود اثر می‌نهادند. بزرگ بن شهریار در کتاب عجایب الہند روایتی را دربارهٔ اسلام آوردن یکی از سلاطین کشمیر نقل می‌کند که اگر در تمامی آن جای تردید و سخن باشد، بی‌شک از چگونگی روابط مسلمانان با مردمان بومی و محلی تصویری درست به دست می‌دهد. وی از قول برخی راویان حکایت می‌کند که در سال ۲۷۰ هجری قمری، مهروک بن رایق، پادشاه یکی از نواحی کشمیر سفیری به نزد عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، حاکم منصوره در سند فرستاد، و از او خواست که شریعت اسلام را به زبان هندی برای او شرح و توضیح دهد. عبدالله درخواست پادشاه کشمیر را با مردی از مردم عراق که در سند پرورش یافته و به زبان هندی کاملاً آشنا بود در میان نهاد.

مرد عراقی آنچه را که پادشاه کشمیر خواسته بود در قصیده‌ای به زبان وی بیان کرد و به نزد او فرستاد. پادشاه نامه‌ای به عبدالله نوشت و دیدار صاحب قصیده را خواستار شد. مرد عراقی به دربار او رفت و سه سال در آنجا مقیم شد و در این مدت پادشاه را با اصول اسلام آشنا ساخت و قرآن را نیز برای او ترجمه کرد. پادشاه اسلام آورد، ولی از بیم مردم مملکت خود یارای اظهار آن را نداشت.

بنابراین روایت، این پادشاه فرمانروای یکی از نواحی کشمیر بوده، و کشمیر در آن روزگار با بدخشان کافرستان همسایه و هم مرز بوده است، و یکی از راه‌های ورود به هند از آنجا می‌گذشته. در راج ترنگینی بارها از آمد و شد ترکان و جنگ با ترکان که همسایگان غربی و شمالی کشمیر بوده‌اند سخن رفته، و لشکرکشی‌های محمود غزنوی نیز در مواردی از این راه بوده است.

از اطلاعات دقیق و سودمندی که ابوریحان بیرونی در کتاب الیهند درباره کشمیر و شهرها و راه‌ها و حدود و ثغور آن می‌دهد معلوم می‌شود که وی زمانی دراز در آنجا زندگی کرده و با دانشمندان کشمیری مباحثات و مکاتبات داشته است. وی یکی از آثار خود، زیچ کندکاتک العربی را برای شخصی به نام سیاویل کشمیری ترتیب داده بود و از رساله الجوابات عن المسائل العشر الکشمیری چنین برمی‌آید که وی در موضوعات علمی مورد مراجعه بوده و با اهل علم کشمیر مباحثات و شاید مناقشاتی نیز داشته است.

با توجه به آنچه گفته شد هیچ بعید نیست که کلهنه با روشهای مسلمانان در نگارش تاریخ و مطالعات جغرافیائی به نوعی مستقیم یا غیرمستقیم آشنایی داشته و از این رهگذر در چگونگی تاریخ‌نگاری هند تحول ایجاد کرده باشد. در پایان این مختصر، باز به سخن استاد روانشاد، ویلفرد کنتول اسمیث باز می‌گردم که گفت: «همان‌طور که مسلمانان ارقام هندی و علامت صفر را از هندیان گرفتند و به جهان غرب رساندند، هندیان نیز فنون تاریخ‌نگاری را از مسلمان فراگرفتند و امروز تاریخ هزاره اخیر سرزمین خود را در نوشته‌های مسلمانان و بیشتر آن را در زبان فارسی می‌بینند».